



فهرست

۲	تصاویر واجب تخییری
۲	تصویر چهارم
۲	نگاهی به مطالب پیشین
۳	قاعده الواحد؛ مبنای تصویر چهارم
۳	اشکالات بر تصویر چهارم
۳	اشکال اول
۳	توضیحاتی پیرامون قاعده الواحد
۴	اقسام وحدت
۶	تقریر اشکال اول



بسم الله الرحمن الرحيم

تصاویر واجب تخییری

تصویر چهارم

نگاهی به مطالب پیشین

بحث در تصاویر واجب تخییری بود و به تصویر چهارم رسیدیم. تصاویر اول دوم و سوم ملاحظه شد در این تصاویر واجب به وجوب تعیینی بر می‌گشت منتهی با تفاوتی که آن سه وجه داشت. وجه و تصویر چهارم این بود که باز هم واجب تخییری به تعیینی بر می‌گشت و به عبارت دیگر وجوب تخییری را به تعیینی بر می‌گردانیم به شکلی که تخییر در اینجا تخییر عقلی باشد چون تخییر عقلی همان وجوب تعیینی است و چون غالب موارد به امر کلی تعلق می‌گیرد و کلی هم مصادیق دارد همیشه مکلف نسبت به مصادیق عقلاً مخیر است. در تخییر عقلی یک جامع حقیقی و جدی وجود دارد که آن متعلق تکلیف است، در اینجا هم (که در ابتدای کلام مرحوم آخوند آمده است، البته ایشان به صورت اگر مطرح می‌کند) به رغم ظاهر تباین اطراف در واجب تخییری، مثل عتق و صوم و اطعام، اما به یک دلیل عقلی این‌ها به یک جامع واحدی باز می‌گردد که جامع حقیقی هم هست نه جامع احدهما که انتزاعی است، بلکه یک جامع حقیقی اینجا وجود دارد.

اگر جامع حقیقی باشد آن وقت آن جامع، متعلق حکم شده است و سایر اطراف مصادیق آن هستند مثل نماز در مسجد خواندن و در خانه خواندن که همه این‌ها تخییر شرعی نیست، تخییر عقلی است. شرع گفته است نماز خوانده شود و عقل ما می‌فهمد که همه مصادیق در زیر پوشش جامع است، اینجا هم به ظاهر این اطراف به صورت او ذکر شده است ولی در واقع مصادیقی در زیر پوشش جامع هستند، البته ما الآن اسم جامع را نمی‌دانیم اما عقل می‌گوید اینجا جامعی وجود دارد. این تصویر چهارم بود

(تصویر چهارم با ترتیبی که در محاضرات و در کلمات شهید صدر است شماره‌های بحث فرق می‌کند. در التحقیق فی الاصول که شبهه تقریرات آقای وحید است، این بحث به صورت مفصل در جلد سومش آمده است و آقای وحید این بحث را خیلی جامع گفته است).



قاعده الواحد؛ مبنای تصویر چهارم

مبنای این تصویر قاعده الواحد است که الواحد لا یصدر الا عن الواحد و تطبیق قاعده بر مصداق اینجا است با بیانی که اشاره شد. فرض این است که در موارد وجوب تخییری یک غرض برای مولا وجود دارد، چون اگر دو غرض بود دو تکلیف تعیینی عرضی درست می‌شد. اینکه گفته می‌شود یکی از این موارد معنایش این است که مولا یک غرض دارد که از میان آن‌ها می‌خواهد غرض محقق شود. پس شارع غرض واحد که نتیجه این افعال است دارد، اینکه وجوب اینجا تخییری است و یکی را بیشتر نمی‌خواهد معنایش این است که مولا یک غرض دارد و آن غرض واحد هم معلول افعال است. آن غرض واحد مستلزم این است که افعالی هم که مولد غرض است و مقدمه غرض است باید واحد باشد. ظاهر این‌ها در تخییر شرعی این است که چند امر متباین هستند اما قاعده می‌گوید که یک نخ تسبیح این‌ها را به هم گره زده است. قدر جامعی در بین این‌ها هست که نحن لا نعرفه و شارع هم انگشت بر آن نگذاشته است ولی آن واجب است. آن واحد یک جامع حقیقی است که این‌ها را زیر پوشش خود گرفته است و اینکه شارع گفته است یکی از اطراف را بیاور مثل این است که نماز را در مسجد بخوان یا در خانه یا در مدرسه یا اول وقت یا وسط وقت بخوان. اگر شارع این طور بگوید ظاهرش تخییر است و الا فی الواقع نماز را می‌خواهد. پس در تخییر شرعی این‌ها تباین ندارند بلکه حقیقتاً یک جامع واحد حقیقی دارند. این تقریر استدلال برای تصویر چهارم است.

اشکالات بر تصویر چهارم

اشکال اول

گفته شد این تصویر به دو وجه محل مناقشه قرار گرفته است. یک وجه کبروی و مبنایی این است که کسی بگوید اصلاً قاعده الواحد را قبول ندارم. بررسی این وجه را به فلسفه حواله می‌کنیم. در مباحث علت و معلول این بحث شده است که الواحد لا یصدر الا عن الواحد. اصل قصه هم مسانخت علت و معلول و جهت مسانختی است که باید باشد.

توضیحاتی پیرامون قاعده الواحد

در پراتنز عرض کنم؛ اگر کسی معتقد شود الواحد لا یصدر الا عن الواحد یا اینکه الواحد لا یصدر منه الا الواحد و در مورد خداوند هم این را بگوید کفری در آن نیست، چون گاهی گفته می‌شود که این مستلزم کفر یا اگر کفر هم نباشد خلاف قدرت مطلقه خداوند است. قدرت همیشه در مجرای خودش اعمال می‌شود. کسی که به قاعده الواحد قائل است



می‌گوید قدرت الهی در این مجری صدور می‌یابد، مثل این که بگوییم خداوند قادر به جمع بین نقیضین نیست که این ضعفی در خدا نیست. اینجا مورد، قابل نیست فلذا این تصویر که الواحد لا یصدر الا عن الواحد خلاف توحید یا خلاف شمول قدرت خدا باشد حرف باطلی است، برای اینکه اگر کسی عقلاً گفت الواحد لا یصدر منه الا الواحد می‌گوید تعدد موجودات در این عالم باید با سلسله مراتب انجام شود، نمی‌شود بی واسطه موجودات متعددی معلول حضرت حق باشند، حتماً باید عقل اول یا صادر اول یا فیض اول باشد و همین طور جهت کثرتی در آن پیدا می‌شود و مرحله به مرحله جلوتر می‌رود. یعنی در رأس خداوند تبارک و تعالی است، اولین یک واحد است و چون در آن تکثر است همین طور تکثر در سلسله مراتب پایین می‌آید و این خلاف قدرت الهی نیست.

البته اگر عقلاً قاعده الواحد ثابت نشد عیبی ندارد. جالب این است که مثل آقای وحید در اینجا اشاره کرده‌اند که در خداوند این قاعده جاری نیست. خوب این یک بحثی است و موکول به فلسفه و بررسی قاعده الواحد است. ما الآن فرض بر صحت قاعده می‌گیریم و الا اگر کسی من الالاساس بگوید قاعده الواحد باطل است، مسئله را از ریشه زده است. البته کسانی که می‌گویند قاعده باطل است، بعضی می‌گویند شبهه فلسفی دارد، بعضی هم می‌گویند این منافات با شرع دارد، ما نمی‌فهمیم که وجه عقلی اش چیست ولی شرع این را نمی‌پذیرد. هر کدام یک وجهی دارد و خواستم به این نکته اشاره کنم که خلاف شأن و قدرت خداوند نیست. بحث، بحث عقلی است و باید بررسی کرد. در وحدت شخصی هم همین طور است و کفری در آن نیست، برای اینکه آن‌ها تصویرهایی دارند که عین توحید است، اگر کسی بگوید من قبول ندارم باید بررسی شود.

اشکال اول این است که وجه اول را که وجه مبنایی است کنار بگذاریم و بگوییم شمول قاعده به ما نحن فیه را قبول نداریم و اطلاق آن محل تردید و اشکال است. به این بیان که واحدی که در اصطلاحات فلسفی به کار می‌رود چند نوع است. اگر فصل الوحدة و الکثرة را در بدایه یا نهایه ببینید، آنجا واحد چند قسم می‌شد. از جمله اینکه یک وحدت حقه حقیقه داریم که یک نوع واحد است، یک وحدت و واحد عددی وجود دارد، یک واحد بالنوع أو الجنس وجود دارد، یک واحد هم واحد به عناوینی انتزاعی و معقولات ثانی وجود دارد.

اقسام وحدت

اقسام وحدت زیاد است که مهم‌ترین آن این است که یک واحد وجود دارد که واحد عددی است و این در مقابل خدا است که وحدت اطلاق و وحدت حقه حقیقه است و دو بر نمی‌دارد. یک واحد عددی شخصی وجود دارد و یک واحد بالنوع داریم. واحد بالنوع این است که به شخص، دو تا است، مثلاً زید و عمر، اما این‌ها در انسانیت وحدت



دارند. مرتبه دیگر آن، وحدت به جنس قریب است، مثل انسان و اسب که تکثر شخصی دارند و وحدت بالجنس دارند یعنی به ملاکات قبلی تکثر به لحاظ وحدت حقه حقیقه دارد، به لحاظ وحدت شخصی عددی تکثر دارد و به لحاظ وحدت نوعی هم تکثر دارند، چون انسان و اسب از دو نوع هستند ولی بالجنس وحدت دارند. گاهی هم وحدت بالجنس البعید است که آن هم سلسله مراتبی دارد. یک جاهایی هم از این‌ها رقیق‌تر وحدت بالعنوان و به عناوین ثانویه دارند.

مثلاً گفته می‌شود این قالی و حضرت جبرئیل هر دو در این که ممکن هستند وحدت دارند و وحدتشان به مفهوم امکان است. این قالی با حضرت جبرئیل وحدت حقه حقیقی که ندارند، خدا نیستند، وحدت شخصی عددی هم ندارند، برای اینکه دو تا هستند، وحدت بالنوع هم ندارند برای اینکه از یک نوع نیستند، به جنس قریب و حتی بعضی از اجناس بعید هم وحدت ندارند ولی در مفهوم وجود وحدت دارند که وجوب مفهومی انتزاعی است. یا وحدت دارند در اینکه هر دو ممکن هستند که امکان هم مفهوم انتزاعی است. این‌ها مفهوم وحدت و سلسله مراتب آن بود که در فلسفه ملاحظه کردید، از این رقیق‌تر وحدت به عناوین انتزاعی تردیدی است، مثل مفهوم «احد هما»، یکی از این دو مفهوم واحد است که هر دو را می‌گیرد که این رقیق‌ترین مفهوم وحدت است. وحدت در احد هما که در ذاتش تردید است.

عالی‌ترین وحدت و قوی‌ترین وحدت در وحدت حقه حقیقی غیر عددی است که مختص به ذات خداوند تبارک و تعالی است، اجل الوجدات آنجا است که وجود واحدی است که نمی‌شود اصلاً برای آن دو فرض کرد. اوج وحدت اینجا است. از این وحدت حقه حقیقه در امر بسیط واجب مطلق که بگذریم به وحدت شخصی می‌رسیم. اینکه چیزی واحد شخصی باشد و وحدت عددی شخصی باشد، آن شخصی هم از امور مجرد باشد که بسیط است، ترکیب از ماده و صورت ندارد، بعد به وحدت شخصیه‌ای می‌رسیم که در امور غیر مجرد است که آن هم باز وحدت است ولی وحدت آن کمی بازتر می‌شود، بعد وحدت به جایی می‌رسد که در حقیقت وحدت دو چیز در خارج است ولی در یک عنوانی وحدت دارند و این عنوان یا نوع است یا جنس قریب است یا جنس متوسط است یا جنس بعید است. این هم وحدت به مفاهیم ماهوی است که خودش چند مرتبه دارد، از اینکه بگذریم وحدت به مفاهیم معقول ثانی و انتزاعی است مثل وحدت در مفهوم وجود. دو جنس عالی وحدت ماهوی ندارند، وحدتشان در مفاهیمی مثل وجوب است یا در مفاهیمی مثل امکان است و چیزهایی از این قبیل. یک مرتبه هم وحدت در مفاهیم خیلی اعتباری مثل احد هما است. احد هما که جامع واقعی نیست و همین طوری ذهن ما ساخته است برای اینکه آن‌ها را در زیر یک چتر جمع کند. این سیر مراتب وحدت را در فلسفه خوانده‌اید.



تقریر اشکال اول

نقطه نظر دوم این است که مرحوم اصفهانی می‌فرماید (که خود ایشان یک فیلسوف بزرگ هم بوده است)، قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد یا الواحد لا یصدر الا عن الواحد، کلمه واحد در این قاعده مخصوص همان وحدت اولی است. حضرت آقای وحید می‌فرماید وحدت شخصی ولی این تعبیر تسامحی است، برای اینکه وحدت شخصی چند قسم است. یک عددی وجود دارد که در مادیات و مجردات فرق دارد.

آنچه فلاسفه می‌گویند این قاعده مخصوص واحد شخصی حقه حقیقیه غیر عددی است، یعنی فقط در ذات باری تعالی و واجب الوجود جاری می‌شود، آنجا است که می‌گوید الواحد لا یصدر عنه الا الواحد، وجودی که بسیط است و کل الاشیاء است، بسیط مطلق است و هیچ جهت ترکیب در آن نیست. مسانخت علت و معلول در آنجا اقتضا می‌کند که او جز یک موجود صادر نشود که فیض اقدس است و الا از آن وحدت حقه حقیقیه که بگذریم در مراتبی که گفته شد، یعنی وحدت شخصی عددی در مجردات، وحدت شخصی عددی در مادیات، وحدت نوعی، وحدت جنس قریب، وحدت جنس بعید و وحدت در مفاهیم ماهوی و انتزاعی تا وحدت در مفاهیم اعتباری مثل احد هما، این‌ها همه از دامنه این قاعده خارج است. پس سلسله مراتب وحدت روشن شد و معلوم شد این قاعده فقط در یک جا که همان ذات واجب باشد جاری می‌شود اما در ماورای مورد اول این قاعده اصلاً مصداق ندارد و فلسفه این ادعا را ندارد.

مرحوم اصفهانی (رحمة الله علیه) شواهدی برای این ذکر می‌کنند که در قواعد دیگر معلول واحد که نوع واحد است از علت‌هایی صادر می‌شود که با هم تباین ماهوی دارند، مثلاً حرارت هم از آتش تولید می‌شود که آتش خودش یک نوع مشخصی در عالم است، هم از حرکت که یک مقوله عرضی است که بین جوهر و عرض هم وحدت ماهوی وجود ندارد، معلول صادر شده است با اینکه معلول حرارت یک نوع مشخص است ولی صادر شده است از دو چیزی که از دو جنس متباین هستند. دو جنس عالی که تباین به تمام ذات دارند جوهر و عرض. این یک مثال است.

(به اتفاق همه فلاسفه و متکلمین از غزالی تا ملاصدرا می‌گویند اگر چیزی محال بود، عدم صدورش ضعف و نقص در قدرت الهی نیست. آن که می‌گوید الواحد لا یصدر الا عن الواحد، محال است که کثیر از واحد صادر شود، اگر کسی گفت عقلاً محال است از بسیط مطلق بی واسطه صد هزار چیز صادر شود عیبی ندارد. ابتدای بحث گفتیم که این نه کفر است نه شرک است نه منافات با قدرت خدا دارد، فقط یک بحث عقلی است که هر کس حق دارد با یک منطق فلسفی بگوید این را قبول ندارم، چون می‌بیند ظواهر شرعی خیلی با این سازگار نیست و آدم می‌تواند فکر کند و آن را درست کند. خیلی وقت‌ها همین است دوستانی که الآن در فلسفه اشتها دارند و کار هم کرده‌اند و آدم‌های معتبر و خوبی هم



هستند، معمولاً یک رگ کلامی قوی دارند، یعنی اول این ظواهر برایش خیلی مهم است و بعد یک جوری فلسفه‌اش را درست می‌کند، ولی به هر حال آنجا باید با منطق فلسفی بحث کرد).

مثال دیگر هم که مرحوم اصفهانی می‌زنند مثال فصل و جنس است. همه گفته‌اند که فصل علت تحقق جنس است، یعنی وقتی می‌بینید که انسان محقق است، قوامش به ناطقیت است و ناطقیت موجد جنس است با همان تفصیلاتی که در جای خودش است، در حالی که جنس واحد مثل حیوانیت معلول فصل‌هایی است که با هم تباین بالذات دارند، یعنی یک امر واحد جنسی معلول فصول عللی است که اصلاً با هم تباین دارند. فصل امر بسیط است و فصول بسیط هستند و بی جامع هستند. این فرمایش آخوند بنا بر فرمایش مرحوم اصفهانی است.

تمسک به قاعده الواحد دو اشکال داشت، یکی اینکه اصل قاعده را قبول نداریم که گفتیم این را باید در فلسفه بحث کنیم. یکی اینکه قبول داریم ولی این قاعده فقط مربوط به ذات باری تعالی است و در واحدهای دیگر این قاعده جاری نیست، با این بیانی که عرض شد. ادامه بحث را ببینید. التحقيق آقای وحید را هم در این بحث ملاحظه کنید. آقای وحید این را جواب می‌دهند. آقای وحید قاعده الواحد را به عکس اینکه گفتیم در واحد حقیقی خدا قبول ندارند ولی در واحدهای بالنوع قبول دارند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.